

بررسی تطبیقی «تفسیر متن» از دیدگاه هرمنوتیک و اصول فقه

محمود شربتیان^۱، حسین داورزنی^۲

^۱ دانشجوی دکتری فقه و حقوق دانشگاه تهران،

^۲ عضو هیئت علمی دانشکده الهیات و معارف دانشگاه تهران

چکیده

فهم و تفسیر متون و رسیدن به مراد مولف مستلزم به کارگیری روش‌هایی است که بر پایه مبانی استواری بنا شده‌اند که شناخت بهتر این مبانی می‌تواند ما را در فهم بهتر یاری رساند. از آنجا که هرمنوتیک با هدف تنقیح مبانی و روش‌های فهم متن به وجود آمد، در روش فهم دینی و موضوعات دینی، پردازش جدیدی نمود. مطالعات تطبیقی یکی از بهترین راه کارها برای انجام چنین تعامل سازنده‌ای خواهد بود. موضوعی که این نوشتار در پی بررسی آن بود، بررسی و سنجش دیدگاه‌های هرمنوتیست‌ها و عالمان اصول در مبحث تعیین معنای متن بود. علاوه بر این، ضمن بررسی اجمالی دیدگاه‌ها به مبانی و بنیان‌های تفکرات مطرح شده در این زمینه اشاره شد تا امکان سنجش و ارزیابی هر چه بیشتری را برای مباحث تفسیری در حوزه اصول فقه فراهم آورد. مباحثی نظیر چیستی فهم متن، توجه به حیث اکتشافی آن نسبت به مراد مولف و امکان آن، امکان سو فهم و اعتبارسنجی فهم‌ها از مهم‌ترین مسائلی است که در این باب مطرح است. در این تحقیق نشان داده شد که متفکران هر دو حوزه قائل به امکان فهم و تفسیرپذیری متن می‌باشند و هدفشان رسیدن به مراد مؤلف است. علاوه بر این بازسازی افق معنایی در عصر شارع و متکلم منجر به کشف مراد مولف خواهد شد و هر مفسر به واسطه پیش‌فرض‌ها و دانسته‌های پیشین خود امکان ارائه تفسیر کلام الهی را دارد؛ از سوی دیگر، نظریه قرائت‌های متن، امکان پرده‌برداری و درک والای متون به ویژه متون دینی را برای انسان‌ها با سطوح مختلف آگاهی و همچنین امکان برداشت معانی مختلف از آن‌ها در یک زمان وجود دارد. با نقد نظریه تاریخی بودن انسان‌ها علاوه بر فاصله زمانی می‌تواند در کشف مراد مولف مفید باشد.

واژه‌های کلیدی: هرمنوتیک، اصول فقه، تفسیر، فهم.

۱ مقدمه

عالمان مسلمان در فهم موضوعات دینی و طرح ایده‌های خود از این موضوعات از روش‌های گوناگونی بهره برده‌اند فقیهان، مفسران، متکلمان، فلاسفه و عرفای مسلمان علی‌رغم اختلافاتی چند بر سر روش فهم موضوعات دینی، در یک نکته با یکدیگر اتفاق نظر داشته‌اند و آن این‌که فهم و معرفت دینی نمی‌تواند نابسامان و غیر روشمند صورت گیرد. روش بایسته در فهم و معرفت دینی از اساسی‌ترین موضوعاتی بوده است که همواره مورد توجه این‌عالمان بوده است و درجه اهمیت آن را می‌توان از اختلافات جدی که همواره میان آنان دایر بوده است استنباط نمود، اختلاف میان فقها و فلاسفه، عرفا و متکلمین و فلاسفه، معتزله و اشاعره، اصولیان و اخباریان، سلفیه و اصحاب قیاس و غیره. با کمی دقت کاملاً روشن است که مبنای اختلافات آنان عمدتاً بر بحث «روش بایسته معرفت دینی» متمرکز می‌باشد (مسعودی، ۱۳۸۶).

دانش هرمنوتیک قرن‌هاست که چنین هدفی را دنبال می‌کند، استفاده از آموزه‌های آن می‌تواند به مفسران در تدوین تئوری فهم و نظریه تفسیر متن و روش‌شناسی تفسیر، کمک شایانی کند (طاهری، ۱۳۷۹). حال با توجه به نقش مهمی که «علم اصول فقه به مثابه روش فهم» در تبیین و تدوین معارف اسلامی از جمله فقه و حقوق داراست و با توجه به اینکه امروزه اشکال‌ها و شبهات مختلفی از ابعاد مختلف هرمنوتیکی، معرفت‌شناختی و سایر زمینه‌ها درباره چگونگی استنباط احکام و معارف اسلامی مطرح شده است و از سوی دیگر با نظر به اینکه دیدگاه‌های محقق خراسانی در دوره اخیر به پیشرفت این علم بسیار کمک کرده است، مناسب است با تمرکز بر دیدگاه‌های ایشان به این مساله پرداخت که آیا علم اصول می‌تواند به مثابه روشی برای فهم به کار رود؟

۲ معنا و تفسیر متن در هرمنوتیک

۲-۱ تعیین معنای متن از دیدگاه شلایرماخر

شلایرماخر اکتفا به تفسیر دستوری و قواعد زبانی را برای فهم متن صحیح نمی‌دانست و معتقد بود که فهم متن و تفسیر آن از دو طور یا دو حیث برخوردار است (شلایرماخر، ۱۹۹۸: ۹):

۱- طور دستوری نحوی

۲- طور روان شناختی (فنی)

در نظر وی، هر متنی از دو سو با زبان و اندیشه ارتباط دارد. وی تصریح می‌کند که به کارگیری درست هنر یا فن فهمیدن از یکسو به توانایی دانستن زبان و از دیگر سو، به توانایی و ذوق شناخت فردیت انسان (مولف) باز می‌گردد (همان: ۱۱). بدین رو شلایرماخر برخلاف سنت اسلاف خود بر اهمیت نقش مولف در فهم متن پای فشرده و بر آن شد که برای فهم هر متنی علاوه بر دریافت و فهم متن و سخن در زمینه زبان، باید به درک و فهم جایگاه آن سخن در میان دیگر اندیشه‌ها و حیات عقلانی مولف نیز نایل آمد. لازمه این امر، تحقیق در زندگی و افکار مولف و شناخت شرایط محیطی و پیرامونی و اجتماعی وی است (همان: ۱۰-۹). شلایرماخر بر توجه به شناخت سبک و اندیشه‌های مولف و لزوم شناخت فردیت و ذهنیت وی تأکید ورزید و معتقد شد که هر کسی باید فهمی از مولف داشته باشد تا بفهمد او چه می‌گوید و در عین حال از کلام هر فرد می‌توان پی برد که چگونه انسانی است.

البته شلایرماخر صرفاً به تحلیل روانی نویسنده نمی‌پردازد، بلکه بر آن است تا تجربه مولف را باز تجربه نماید. به بیان دیگر، به دنبال بازسازی تفکر نویسنده از طریق تفسیر نوشته‌های او است. به بیان خود وی: فن تفسیر، تنها می‌تواند نتایجش را از طریق قواعد مثبت، یعنی تفسیر فنی رشد دهد و این امر با بازسازی تاریخی، حدسی و پیش‌گویانه و همچنین بازسازی عینی و ذهنی کلامی مفروض، انجام می‌پذیرد (به نقل از حسنی، ۱۳۸۵).

شلایرماخر در این روش آن‌چنان بر نقش مولف در فهم متن تأکید می‌کند که معتقد است مفسر برای فهم متن باید خود را جای مولف قرار دهد تا تفرد و نبوغ و عمل ذهنی نویسنده را بی‌واسطه درک کند، حدس بزند یا به نحوی شهود کند (شلایرماخر، ۱۹۹۸: ۹۵۲-۸۵۲).

۲-۲ تعیین معنای متن از دیدگاه دیلتای

دیلتای بر آن بود که برای فهم متن باید بین مفسر و مولف، یک همزمانی برقرار گردد؛ یعنی مفسر باید با عنصر همدلی، خود را هم عصر مولف کند، نه آنکه مولف را هم عصر خود سازد. از نظر وی موضوع اصلی هرمنوتیک، شناخت زندگی و حیات متبلور شده و ظهور یافته در متن می باشد و مفسر می بایست با بررسی مدارک و داده‌های تاریخی، جهان هم عصر مولف و دنیای ذهنی او را در خود بازسازی کند. به گونه‌ای دنیای ذهنی مولف را بشناسد که خود مولف نیز به این فهم نایل نشده باشد (احمدی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۳۴). هدف از قرار دادن خود به جای مولف، کشف این حقیقت است که مولف، چه گونه مولفی است و قصد تألیف چه نوع متنی را داشته تا از این رهگذر و با سنجش او و آثارش با آثار دیگر مولفان هم عصر وی که در یک فرهنگ زیسته اند، امکانات ادبی مهیا برای مولف و تألیف آثاری از این دست، شناخته شود و متن به بهترین وجه فهمیده شود. در این دیدگاه مولف، جزئی غیر قابل انکار و جدایی ناپذیر از متن به حساب می‌آید. در رابطه با فهم حیات انسان، دیلتای همسان با جریان اندیشه زمان خود و به خصوص شلایرماخر به مفهوم دیگری تحت عنوان فردیت متوسل می‌شود؛ یعنی خصوصیات فردی و روانی افراد که جامعه، تاریخ و روح جمعی را می‌سازد. به رغم آنکه شلایرماخر معنای بنیادین متن را تمام زندگی مولف می‌دانست، اما دیلتای معنای بنیادین متن را نیت مولف می‌داند. او متن را صرفاً تجلی روان مولف دانسته و معتقد است که مفسر برای کشف معنای متن باید قصد و نیت مولف را مد نظر قرار دهد (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷: ۶۰-۱۵۹).

۲-۳ تعیین معنای متن از دیدگاه هرش

هرش از هرمنوتیکست‌های معاصر، به تعیین معنای متن و حاکی بودن آن از نیت و مراد مولف، باورمند است و در واقع بازگشتی نو به هرمنوتیک دیلتای در باب «بازسازی روان شناختی ذهنیت مولف در ذهن مفسر را برای دریافت معنای بنیادین متن» دارد (کوزنز هوی، ۱۳۷۱: ۷۳). هرمنوتیک هرش را می‌توان به لحاظ دیدگاهی که نسبت به معنای بنیادی متن اتخاذ می‌کند و اینکه اعتبار متن و تعیین معنایی آن را در ارزیابی نیت مولف می‌داند، در نقطه مقابل هرمنوتیک فلسفی قلمداد کرد. وی در این رابطه تصریح می‌کند که اگر چه اهمیت یک اثر می‌تواند با گذشت زمان و در چارچوب قلمرو یا زمینه‌های گوناگون تفسیری تغییر کند، اما یگانه معنای بنیادی اثر دگرگون نمی‌شود (همان: ۷۷). در جای دیگر اظهار می‌دارد که برای ارزیابی صحت و سقم تفاسیر ارائه شده از یک متن باید دید که خود مولف کدام تفسیر را صحیح می‌داند (احمدی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۹۱). از دیدگاه هرش، تفسیری صحیح است که معنای متن به مثابه معنایی متعین و ثابت و عاری از پیش فرض‌های مفسر فهمیده شود. وی بر آن است که به طور کلی معنادار بودن واژه‌ها و نشانه‌های زبان شناختی متن، وابسته به آن است که کسی به واسطه آنها معنایی را اراده کرده باشد. به اعتقاد وی، اگر متن را مستقل از مولف و نیت او تفسیر کنیم، هرگز نمی‌توان از تفسیر معتبر و صحیح، سخنی به میان آورد.

هرش با تفکیک بین معنای لفظی از معنای وابسته به آگاهی مفسر معتقد است که باید بین فهم متن و تفسیر و نقد و سنجش در مورد آن، تفکیک قائل شد. از دیدگاه هرش معنای لفظی متن، محصول واژگان نیست، بلکه امری قصدی بوده و تنها به قصد مولف بستگی دارد. به اصطلاح اصولیان از دیدگاه وی معنای لفظی متن، همان مدلول تصدیقی متن است. از این رو با پیوند بین معنای لفظی متن و نیت مولف و عدم ارتباط آن با آگاهی مفسر، معنای لفظی متن، امری عینی، ثابت و تغییرناپذیر خواهد بود (واعظی، ۱۳۸۰: ۴۵۹).

۳ معنا و تفسیر متن در علم اصول

۳-۱ حجیت ظهور متن

یکی از اصول عقلایی حاکم در تفسیر متون، اصل حجیت ظهور است. بر این اساس، هر دلیل لفظی را، در صورت نبود قرینه برخلاف ظهورش، می‌توان مطابق ظاهر آن تفسیر کرد. هدف اصلی اصول فقه از مباحث ظواهر و ظهورشناسی شناخت نیت و

مراد شارع مقدس یا گوینده کلام می‌باشد. نه تنها شارع بلکه انسان معمولی نیز ممکن است در بیان ظاهر کلام خود را اداره نکرده باشد. احدی از عقلا نیز این حق را از متکلم بشری سلب نکرده‌اند که معنی خلاف ظاهر کلام خود را اراده کند به شرط اینکه قرینه‌ای بر لفظ آن ذکر کند و تمامی عقلا به ظاهر سخن شخص او را اخذ می‌کنند چه رسد به اینکه شارع مقدس. از آنجا که معانی ظاهری بستر اصلی فهم مولف و شارع مقدس هستند، علمای علم اصول نخست به بحث تشخیص ظواهر کلام قرآن و سنت پرداخته‌اند و پس از احراز قطعی ظهور، اعتبار و حجیت آن را دنبال کرده‌اند؛ بنابراین مراد و هدف آنان از حجیت ظهور این است که آیا معانی ظاهری کلام همان مراد نفس الامری، نیت واقعی و مقصود شارع است، به گونه‌ای که شارع بتواند با استناد به آنها احتجاج کند و عذر کلف را قطع کند و در مقابل مولی بتواند عذر بیاورد و خود را معذور بدارد. اساس با ترتیب اثر دادن به فهم ظاهری کلمات، آیا می‌توانم وظیفه عقلی و فطری عبودیت را به جا آورد؟ بحث حجیت ظواهر به دنبال اثبات همین امر می‌باشد (سلیمانپور، ۱۳۸۳).

در باب حجیت ظهور متن که از آن به «اصالة الظهور» تعبیر می‌شود، دلایل متعددی در علم اصول ارائه شده است: استدلال به سیره عقلا، استدلال به سیره متشرعه و استدلال به برهان عقلی.

نحوه استدلال به سیره عقلا و بنای عملی عرف عام، به این صورت است که سیره عقلا و به طور کلی عموم مردم و عرف عام بر این امر، مستقر است که همواره در تعاملات خود با دیگران بر ظهور کلام یکدیگر اعتماد می‌کنند؛ مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف آن وجود داشته باشد. به بیان دیگر، عرف و عقلا در مقام تفهیم و تفهم کلام با یکدیگر همان معنای مستفاد از ظاهر متن و کلام را معنای مراد و مقصود موءلف و متکلم قلمداد می‌کنند؛ بدون اینکه به ذهنیات و ویژگی‌های روان شناختی واقعی متکلم و موءلف دسترسی داشته باشند (لاریجانی، ۱۳۷۲: ۱۵۸).

در باب برهان عقلا بر اصالت ظهور می‌توان گفت که اگر عقلا در محاورات و تعاملات خویش، ظاهر کلام یکدیگر را مبرز و کاشف از مراد متکلم و نویسنده ندانند، در این صورت یا باید به طور کلی از کشف مراد متکلم، دست بردارند که امری غیر عقلایی است، زیرا آنچه انسان‌ها را به سخن گفتن و نگاشتن وامی‌دارد، انتقال پیام خود به دیگران با استفاده از نشانه‌های گفتاری و نوشتاری می‌باشد و از این رو هدف از خواندن متن هم باید کشف مقصود و مراد جدی موءلف باشد؛ و یا اینکه باید در مکالمات خود تنها بر نصوص کلام یکدیگر اکتفا کنند که عدم امکان آن هم به دلیل خاصی نیاز ندارد؛ بنابراین وجه بنای مذکور عقلا می‌تواند بر این نکته استوار باشد (لاریجانی، ۱۳۷۲: ۱۵۸).

بر این اساس مراد از «اصالة الظهور» یا حجت بودن ظهور کلام و متن، آن است که بنای عملی عرف عام بر این استقرار دارد که عرف عام به رغم اینکه احتمال خطا و سوء فهم در کشف مراد مولف از ظاهر کلام را می‌دهند، اما به این احتمال توجه نکرده و ظاهر متن را کاشف از مراد مولف و متکلم به حساب می‌آورند و آن را مبنای مفاهمه قرار می‌دهند؛ مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف آن وجود داشته باشد (حسنی، ۱۳۸۸).

۳-۱-۱ دلالت و ظهور تصویری الفاظ

مراد از دلالت و ظهور تصویری الفاظ، این است که بین تصور لفظ و تصور معنا تلازمی برقرار باشد که از شنیدن لفظ، معنا به ذهن خطور کند. این دلالت صرفاً وابسته به وضع بوده و هر کسی که با وضع آن آشنا باشد، به این معنا از لفظ منتقل می‌شود. به بیان دیگر، خاستگاه دلالت و ظهور تصویری، وضع الفاظ بر معانی مخصوص شان می‌باشد که همان دلالت مفردات متن و کلام بر معانی لغوی و عرفی شان است؛ به گونه‌ای که حتی اگر قرینه متصلی در کلام وجود داشته باشد مبنی بر اینکه متن در معنای حقیقی و وضعی خود استعمال نشده است، باز هم متن و کلام برای شنونده یا خواننده، ظهور تصویری خود را از دست نمی‌دهد، اگر چه آن را مراد مولف یا متکلم نداند؛ بنابراین، ظهور تصویری، تابع وضع است؛ خواه قرینه‌ای بر خلاف آن در متن یا در خارج از آن موجود باشد، خواه نباشد (المظفر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۲۹).

به عبارتی ساده‌تر، علمای اصولی معتقدند که هر متکلمی که می‌خواهد از الفاظ و جملات استفاده کند، بایست خود را تابع وضع بداند و از الفاظی برای رساندن معانی استفاده کند که به وضع واضح تعیین شده است. از این رو متکلم حق ندارد از پیش

خود برای رساندن هر معنایی از هر واژه‌ای استفاده کند؛ زیرا واژه‌ها پیش از مرحله کاربرد، دارای معنا هستند و متکلم بایستی با توجه به مقاصدی که دارد از واژه‌هایی استفاده کند که به وضع واضح برای آن معانی وضع شده است؛ که این برخلاف نظریه هرش است، دانشمندان علم اصول، معنا را یکسره تابع قصد مؤلف نمی‌دانند بلکه قصد را تابع وضع واضح می‌خوانند (احمدی، ۱۳۸۰: ۶۰۳-۵۹۸).

۳-۱-۲ دلالت و ظهور تصدیقی

دلالت و ظهور تصدیقی نیز به معنای آن است که خواننده یا شنونده با خواندن یا شنیدن لفظ، مراد بودن آن از جانب متکلم را تصدیق کند. پس دلالت تصدیقی لفظی، عبارت است از کشف اراده متکلم از لفظ. تصدیقی بودن دلالت وضعی به معنای آن است که خود لفظ، کاشف از تحقق اراده متکلم باشد. اگر دلالت وضعی الفاظ، دلالت تصدیقی باشد، در این صورت اگر متکلم بر حسب قانون وضع، الفاظی را استعمال کند، در این صورت، الفاظ، کاشف از تحقق اراده معنای آنها از سوی او است و برای تحقق دلالت وضعی، احراز اراده متکلم از خارج، الزامی ندارد. پس مراد از ظهور تصدیقی، همان معنایی است که در واقع مراد مولف است و از مجموع کلام و متن حاصل می‌شود؛ زیرا چه بسا به دلیل وجود قراین متصله در کلام، معنای برآمده از متن با براینده معنای حاصل از مفردات آن، تطابق نداشته باشد. از این رو ظهور تصدیقی بعد از اتمام سخن و نیز بعد از پایان خواندن متن، به دست می‌آید.

چنان چه شنونده یا خواننده به این نتیجه رسید که مولف یا متکلم، معنای متن یا کلام را به طور جدی، قصد کرده و معنای متن، مراد جدی مؤلف است. در این صورت، متن یا کلام، دارای ظهور تصدیقی ثانوی نیز خواهد بود؛ بنابراین، وجود ظهور تصدیقی ثانوی در کلام، منوط است به عدم وجود قرینه متصله در آن مبنی بر اینکه متکلم یا مؤلف، خلاف آن را قصد نکرده است. از این رو، ظهور تصدیقی، حکایت از دلالت داشتن متن و کلام بر قصد معنا از سوی مؤلف یا متکلم دارد و عبارت است از دلالت لفظ بر قصد مولف و اینکه وی معنای ظاهر از متن را اراده کرده است (حسنی، ۱۳۸۸).

بر این اساس ظهور تصدیقی حاصل نمی‌شود مگر پس از تمام شدن کلام گوینده؛ زیرا گوینده تا زمانی که مشغول سخن گفتن است می‌تواند با ذکر قراینی در سخنان خود، معنای مقصود خویش را بفهماند. ظهور یاد شده، ظهور تصدیقی دومی را در پی دارد که عبارت است از دلالت کلام بر اینکه مقصود واقعی و جدی گوینده همین ظهور تصدیقی اول است. این ظهور متوقف است بر عدم وجود هیچ قرینه و شاهدی بر خلاف ظهور تصدیقی نخست؛ خواه قرینه و شاهد متصل به کلام باشد و یا منفصل و جدا از آن؛ با این تفاوت که قراین منفصل، ظهور تصدیقی اول را از بین نمی‌برد؛ لیکن ظهور تصدیقی دوم را از بین می‌برد (نایینی، بی‌تا، ج ۳: ۱۵۵؛ المظفر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۲۹-۱۲۸).

۳-۳ اخذ اراده به عنوان قید معنای الفاظ

از مباحث مهمی که در علم اصول مطرح شده است، بحث از امکان اخذ اراده در معنای الفاظ است و اینکه آیا الفاظ، برای ذوات و نفس معنایی وضع شده اند یا برای معنایی مقید به اینکه مراد متکلم باشد. آیا در مقام وضع می‌توان معنا را مقید به اراده کرد تا لفظ برای معنایی مقید به اراده وضع شود یا نه؟

محقق خراسانی بر آن است که معنای الفاظ نمی‌توانند مقید بر اراده باشند و الفاظ برای نفس معنایی، وضع شده اند. استدلال اول وی بر عدم امکان تقید معنای الفاظ بر اراده، مبتنی بر آن است که اراده استعمالی از مقومات و شئون استعمال است و هر آنچه از شئون استعمال باشد، نمی‌تواند در مستعمل‌فیه اخذ شود؛ زیرا استعمال لفظ در معنا، متأخر از معنا است؛ یعنی اگر معنا نباشد، استعمال لفظ در معنا و اراده آن بی معنا است؛ اما اگر این اراده و یا این استعمال نباشد، معنا می‌تواند محقق باشد. از این رو از اخذ اراده در مستعمل‌فیه، اخذ متأخر در متقدم، لازم می‌آید و این خلف است.

استدلال دیگر خراسانی بر عدم امکان تقیید معنای الفاظ بر اراده، بیانگر آن است که اگر الفاظ برای معنای اراده شده وضع گردیده باشند، در بسیاری از حمل‌ها و اسنادها باید قائل به مجاز شویم. چون معنای اراده شده از آن حیث که مورد اراده قرار

گرفته اند، حمل نمی‌شود. معانی مقید به اراده متکلم، تنها در نفس متکلم، محقق هستند و در خارج محقق نمی‌شوند و قابل حمل بر خارج نیستند، پس در مقام استعمال، باید اراده را از معنا تجرید و حذف کرد که باعث مجازیت حمل و خلاف ظاهر می‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۱۴: ۱۶).

۳-۳-۱ وضع الفاظ برای حصه مورد اراده

دومین نظریه‌ای که در علم اصول در باب چگونگی کشف مراد متکلم یا مولف با استفاده از کلام وی به بحث گذاشته شده است، نظریه وضع الفاظ برای معانی است در حینی که مورد اراده واقع می‌شوند. محقق اصفهانی معتقد است که الفاظ برای معانی مورد اراده وضع شده است، اما نه به قید مراد بودن (که محقق خراسانی استحاله آن را بیان داشت)، بلکه برای حصه‌ای از معنا که مورد اراده واقع شده باشد؛ یعنی به نحو قضیه حینی؛ زیرا به طور کلی هر جا حیث تعلیلی داشته باشیم، مسلماً عروض محمول برای آن معلول، در حین ثابت بودن علت، امکان پذیر است؛ چون علت، حیث تقییدی نیست. از این رو در همه موارد حیث تعلیلی، ثبوت محمول برای موضوع به صورت قضیه حینی اخذ می‌شود. پس ذوات خاصی که تصویر آنها تنها بدون قید و تقیید امکان پذیر می‌باشد، از قبیل قضیه حینی می‌باشند؛ یعنی ذات موضوع در حین بودنش در حالت خاص، معروض واقع می‌شود (حسنی، ۱۳۸۵).

در فرایند وضع نیز واضح، علقه وضعیه را بین لفظ و معنای مراد، ایجاد کرده است. به این معنا که آن بخش از معانی را که متعلق اراده نیستند طرف علقه وضعیه قرار نداده و علقه وضعیه را تنها بین لفظ و معنا در حینی که مراد است، قرار داده است. به بیان دیگر، واضح، مفهوم لحاظ را در حین وضع به ذهن می‌آورد، ولی با آن به لحاظ‌های حال استعمال، اشاره می‌کند و علقه وضعیه را به صورت مضیق جعل می‌کند؛ یعنی انشای کلی واضع بر معنای اراده شده صدق می‌کند، نه معنایی که کسی آن را اراده نکرده است. از دیدگاه محقق اصفهانی، الفاظ برای طبایع و ذوات مضیق و اراده شده، وضع شده اند، اما نه به صورت مقید ساختن معنا به اراده، بلکه در حینی که اراده شده اند. به این ترتیب، همان نتیجه‌ای که با تقیید معنای الفاظ به اراده به دست می‌آمد که عدم امکان آن بیان شد، حاصل می‌شود و می‌توان گفت که موضوع‌له الفاظ، ذات مضیق است، اما نه به نحو تقیید، بلکه به نحو تخصیص و به صورت قضیه حینی (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۰).

۳-۳-۲ تصویری بودن دلالت وضعی الفاظ بر معانی و کشف اراده متکلم و مولف از ظاهر حال او

سومین دیدگاهی قول به تصویری بودن دلالت وضعی الفاظ بر معانی است. لازم به ذکر است لزوم کشف اراده متکلم از ظاهر کلام، مورد قبول همه اصولیان است و حتی کسانی نظیر محقق عراقی که اینک به بیان دیدگاه وی می‌پردازیم که معتقدند الفاظ، تنها برای نفس طبیعت معنا وضع شده اند و اراده نه قید معنای الفاظ است و نه محصص آنها، مرادشان آن نیست که ما در فهم متن به دنبال اراده موءلف نیستیم، زیرا این را امر مسلمی می‌دانند که در تفهیم و تفاهم ضرورتاً باید اراده متکلم کشف شود. سخن در این است که این کشف از ناحیه علقه وضعی و معناست یا باید از ظهورات حال موءلف و متکلم کشف گردد (حسنی، ۱۳۸۵). به نظر می‌رسد که اصولیان شیعه معمولاً بر قصد معنایی متمرکز هستند تا قصد انگیزشی. مگر اینکه در خصوص تقیه و یا قصد اجمال، از نگاه اصولی، اگر متکلم در مقام اجمال بوده و تنها در صدد تشریح و بیان اصل حکم باشد، نمی‌توان کلام او را مطلق دانست و به لوازم این اطلاق، استناد جست (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۴: ۵۰۵؛ فیاض، ۱۴۱۰، ج ۵: ۳۶۷).

محقق عراقی معتقد است که در علقه وضعیه، اراده چه به عنوان قید معنا اخذ شود و چه به نحو تخصیص، کشف اراده متکلم و مولف، تنها از طریق ظهور حال وی امکان پذیر است. «بر فرض اینکه بتوان اثبات کرد که الفاظ، برای طبیعت معنای مقید و یا معنای محصص به اراده، وضع شده‌اند، ثمره این استدلال، تنها این خواهد بود که از علقه وضعیه به اراده متکلم پی برده شود؛ اما این ثمره بر این استدلال، مترتب نیست؛ زیرا این امکان وجود ندارد که بتوان فهمید متکلم و یا موءلف به طور حتم بر حسب علقه وضعیه عمل کرده باشد. به بیان دیگر، حتی بر فرض اینکه علقه وضعیه و یا معنا مقید و یا محصص به اراده، وضع شده باشد، تنها در صورتی می‌توان از استعمال لفظ، اراده متکلم را کشف کرد که متکلم بر حسب علقه وضعیه عمل کرده

باشد و این در حالی است که تنها راه کشف این نکته که متکلم بر حسب علقه وضعیه عمل کرده است، کشف ظهور حال او است؛ بنابراین اگر با استفاده از ظهور حال باید عمل کردن متکلم و موءلف بر طبق وضع را مشخص ساخت، باید گفت که با استفاده از همین ظهور حال، اراده متکلم را کشف می‌کنیم و لزومی به اخذ اراده در علقه وضعیه نداریم. از این رو می‌توان گفت که واضح، لفظ را برای طبیعت معنا وضع می‌کند و اراده متکلم و موءلف را باید از ظهور حال وی کشف کرد» (آملی، بی‌تا: ۹۳).

۳-۳-۳ توقف دلالت وضعی الفاظ بر اراده متکلم

پرسش دیگری که در این رابطه در مباحث الفاظ علم مطرح شده، این است که آیا دلالت وضعی الفاظ، تابع اراده است یا نه؟ به بیان دیگر، آیا دلالت وضعی الفاظ، متوقف بر کشف اراده متکلم و موءلف است و برای تحقق دلالت وضعی، باید اراده متکلم نسبت به معنا و یا اراده استعمالی وجود داشته باشد یا نه؟ مقصود عالمان اصول از طرح این مسئله، بررسی این مطلب است که تحقق دلالت وضعی الفاظ، آیا مستلزم کشف اراده متکلم و یا موءلف بر معنای آن از قبل و از خارج از متن و کلام است تا هرگاه مخاطب بر اراده داشتن موءلف واقف شد، دلالت وضعی لفظ بر معنا و ظهور آن محقق گردد و در غیر این صورت، بدون احراز اراده موءلف بر معنای الفاظ از بیرون، دلالت وضعی محقق نشود.

در باب این مسئله محقق اصفهانی، ضمن بیان این مقدمه که ابراز مقاصد انسان‌ها یا به صورت تکوینی و یا به وساطت الفاظ است، نتیجه می‌گیرد که غایت وضع، توسعه در ابراز مقاصد برای افاده و استفاده می‌باشد و از این رو جعل علقه وضعیه به صورت مطلق به گونه‌ای که حتی مواردی را که آن غایت را حاصل نمی‌کند نیز دربرگیرد لغو خواهد بود. پس اگر غایت واضح، توسعه بخشیدن در ابراز مقاصد باشد تا بتوان با الفاظ هم مقاصد خود را استیفا کرد، باید وضع الفاظ، مقید به این غایت باشد و واضح حکیم اگر بخواهد لفظی را برای معنایی وضع کند، باید دایره وضعش محدود به مقصدش (تفهیم و تفهیم) باشد. بر این اساس، اگر موءلف یا متکلمی، لفظ را به کار برد، ولی اراده معنای آن را نداشت، گرچه از باب دلالت تصویری، معنای لفظ به ذهن خطور خواهد کرد، ولی این دلالت بر طبق علقه وضعیه نیست. علقه وضعیه در جایی شکل می‌گیرد که علاوه بر استعمال لفظ، اراده معنا هم موجود باشد (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۲).

۳-۳-۴ تصدیقی یا تصویری بودن دلالت وضعی الفاظ بر معانی

آخوند خراسانی معتقد است: اگر معنای یک لفظ مراد گوینده‌اش باشد، چیزی نیست که به خود معنای لفظ ربط داشته باشد. بلکه از مقومات استعمال حقیقی هر لفظی است و استعمال حقیقی یک لفظ اگرچه منوط به اراده گوینده (مستعمل) است چیزی خارج از معنای آن لفظ است؛ اما دلالت تصدیقی به معنی دلالت بر این است که استعمال لفظ از جانب گوینده از روی جد و آگاهی بوده و معنای لفظ، مراد گوینده واقع شده است. بدیهی است که این نوع از دلالت تابع اراده گوینده است و برای تحقیق آن، احراز اراده گوینده شرط است (خراسانی، ۱۴۱۲: ۳۱). گویا منظور شیخ الرئیس و خواجه نصیر هم از این که به نحو مطلق گفته‌اند: «الدلالة تتبع الارادة» چنان که آخوند گفته ایشان را تفسیر کرده است - همین نوع از دلالت است نه نوع تصویری آن.

همان طور که محقق اصفهانی در استدلال پیش نیز گفته بیان داشته است، واضح به منظور اختصاص دادن وضع به افاده و استفاده و تفهیم و تفهیم، یکی از دو کار زیر را می‌تواند انجام دهد: معنا را تخصیص کند و الفاظ را برای حصه‌ای از معنا که مورد اراده است، وضع کند. علقه وضعیه را محدود کند. اگر بر آن شدیم که واضح به گونه نخست عمل می‌کند و فرض کردیم که الفاظ برای معانی در حینی که مورد اراده واقع می‌شوند، وضع شده است، دلالت وضعیه، تصدیقی خواهد بود؛ اما اگر علقه وضعیه را محدود به ایجاد افاده و استفاده دانستیم، شاید نتیجه آن در نگاه اولی، توقف دلالت الفاظ بر اراده است که پیش تر بیان شد؛ زیرا معنای اختصاص داشتن علقه وضعیه به اراده، این است که اگر اراده معنا توسط موءلف یا متکلم نبود یا کشف

نشد، علقه وضعیه نیز برقرار نخواهد شد و علقه وضعیه متوقف بر اراده است؛ هر کجا اراده کشف شد، علقه وضعیه و دلالت ناشی از آن نیز محقق خواهد شد. روشن است که در این صورت نمی توان دلالت وضعیه را تصدیقی دانست؛ زیرا اگر دلالت وضعی الفاظ، دلالت تصدیقی باشد، در این صورت اگر متکلم بر حسب قانون وضع، الفاظی را استعمال کند، کاشف از تحقق اراده در متکلم خواهد بود و برای تحقق دلالت وضعی، احراز اراده متکلم از خارج، الزامی ندارد، اما در اینجا برای تحقق علقه وضعیه، باید اراده متکلم و التفات وی را از خارج از کلام احراز کرد. به نظر می رسد که بنا بر پذیرش شق دوم هم، می توان دلالت وضعی را تصدیقی دانست؛ زیرا اگر علقه وضعیه، محدود به حاکی بودن لفظ از اراده متکلم بر معنای آن دانسته شود و در نتیجه دلالت وضعیه، متوقف بر کشف اراده متکلم باشد، از وجود علقه وضعیه، به نحو کشف آتی می توان وجود اراده متکلم را کشف کرد. دلالت تصدیقی هم دقیقاً به این معنا است که از لفظ و وجود علقه وضعیه بتوان به وجود اراده متکلم پی برد؛ بنابراین از دیدگاه محقق اصفهانی، لازمه برهان مذکور، انحصار دلالت وضعی در دلالت تصدیقی است (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۹).

۴ معنای بنیادی متن

۴-۱ معنای بنیادی متن و دیدگاه های دیگر

به نظر های دیگر، شناخت هستی موجودات دیگر با تأمل در ویژگی «بودن با» هستی آنان حاصل می شود که امری کاملاً ذهنی و غیر ابجکتیو است. این در حالی است که برای شناخت خود و معرفت نفس باید در ویژگی خاص وجودی خود در جهان عینی که از آن به «دازاین» تعبیر می کرد و با تأمل در ویژگی «بودن در» حاصل می شود، تأمل ورزید. های دیگر در تبیین ویژگی های «دازاین» نشان می دهد که فهم، دارای ابعاد هستی شناختی بوده و ویژگی عام و نحوه هستی و بودن «دازاین» و به طور کلی از مقومات هستی آن است. بدین رو های دیگر در پی کشف راز فهم همه معارف بشری و همه انواع دانستن است. از دیدگاه وی، تحقیقات علمی و به طور کلی علوم، در مقام تبیین و فهم ویژگی ها و خصوصیات وجود انسان هستند که همان «دازاین» است (های دیگر، ۱۹۶۲: ۵۵). از منظر وی فهم وجود انسانی، بنفسه تعیین گر و مشخص کننده وجود «دازاین» است (همان، ۵۴).

از منظر های دیگر انسان موجودی است که از قبل در عرصه وجود پرتاب شده که بر اثر آن برخوردار از یکسری پیش فهم هایی شده است و از این رو همواره با این سرمایه اولیه از پیش فهم شروع به فهم می کند. بر اساس این پیش ساختار برای فهم، نمی توان فارغ از پیش فرض ها موضوعی را فهم و تفسیر کرد (های دیگر، ۱۹۶۲: ۱۹۱).

چگونگی این پیش ساختار از این قرار است که دازاین به دلیل برخوردار از ویژگی «بودن در عالم» به طور پیشینی از نوعی درآمیختگی و تضمین با عالم برخوردار می گردد که های دیگر آن را «پیش داشت» می نامد. این «پیش داشت» نیز حاصل دیدگاه ویژه و منطری است که نسبت به عالم اتخاذ می شود که های دیگر به آن «پیش دید» می گوید. از منظر های دیگر این درآمیختگی پیشینی با عالم و این منظرگاه اتخاذ شده نسبت به عالم با نوعی تأمل و اندیشه پیشینی در باب زبان نسبت به اشیا، تمهید می شود که آن را «پیش برداشت» نامیده است.

۴-۲ معنای بنیادی متن و دیدگاه گادامر

گادامر تفسیر متن را کشف فرایند پیدایش متن و رسوخ به دنیای ذهنی مولف و بازسازی ذهنیت او در نزد مفسر نمی داند و بر آن است که فهم متن، با «فهم به طور تاریخی» و بازآفرینی مسیری که به پیدایش متن منجر شده، ارتباطی ندارد؛ بلکه مفسر در پی فهم معنای خود متن است (گادامر، ۱۹۷۴: ۳۸۸). به نظر وی برای تفسیر متن نه می توان قصد مولف را مد نظر قرار داد و نه می توان تنها به تبیین خود متن اکتفا کرد؛ زیرا خود مفسر نیز بنفسه از نقشی اساسی در فهم متن و معناآفرینی در آن برخوردار است (همان: ۳۹۵).

در واقع گادامر، مولف را بسان یکی از مفسران متن می داند که فهم او از متن هیچ گونه برتری بر تفاسیر دیگر ندارد و حتی دیگر خوانندگان و مفسران آن متن، الزامی به مراعات فهم او ندارند؛ بنابراین قصد مولف، تعیین کننده فهم مصیب از متن

نیست (همان، ۱۹۳). وی فرایند فهم و تفسیر متن را امری «تولیدی» می‌داند و با دیدگاه دیلتای مبنی بر اینکه فرایند فهم و تفسیر متن، عبارت از بازتولید و بازسازی ذهنیت و قصد مولف در مفسر است، مخالفت می‌کند.

۵ تکثرگرایی محدود تعیین معنا

۵-۱ معنای بنیادی متن از دیدگاه ریکور

ریکور بین زبان گفتاری و متن یا زبان نوشتاری تفاوت قائل است. از منظر ریکور آنچه نگاشته می‌شود، چیزی است که مولف، قصد بیان آن را داشته است. نگارش، ثبت مستقیم مقصود گفتاری است که با نگاشتن و ترسیم علامات و نشانه‌های زبانی موردنظر، صورت می‌گیرد و با رهاسازی مطالب از بند گفتار، نوشته، جایگزین سخن شده و متن، متولد می‌شود. وی نوشتار را به گونه‌ای کامل، جایگزین گفتار نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که گفتار با نگارش، برخی از ویژگی‌های خود را از دست می‌دهد. در گفتار، به طور مستقیم از گوینده، مخاطب یا مخاطبان و نیز از جهان واقع، حکایت صورت می‌گیرد؛ اما در تبدیل گفتار به نوشتار، تغییر و تحولاتی رخ می‌دهد. به نظر ریکور با نگاشتن متن و رها شدن از اوضاع و احوال شفاهی، در کنار ثبت مطالب زبان شفاهی در قالب نشانه‌های گرافیکی زبانی، تحولی بنیادین در ارتباط بین زبان و جهان و نیز در ارتباط بین زبان و اذهان مختلف از قبیل موءلف و خوانندگان اثر، پدید می‌آید و نحوه حکایت گری زبان از جهان، متحول می‌شود (ریکور، ۱۹۹۰: ۱۴۸). ریکور معتقد است که با ظهور متن، پدیده فاصله‌مندی در سه جهت واقع می‌شود که عبارت‌اند از:

۱- وجود افعال گفتاری در هر گفتاری، مستلزم وجود گوینده و فاعلی برای آن است و نشانگرهایی در آن نظیر ضمائر شخصی، به فاعل و گوینده خود، راجع است و بر آن دلالت دارد که گوینده‌ای آن سخن را گفته است (ریکور، ۲۰۰۳: ۱۳۷؛ همان، ۲۰۰۰: ۲۵۴؛ همان، ۱۹۹۰: ۱۳۳)؛ اما با تولد متن، تطابق ضروری پیش گفته میان محتوای متن و قصد و نیت موءلف از بین می‌رود. ریکور در اینجا به «نظریه تفسیری مرگ موءلف» رولان بارت نزدیک می‌شود و تمایل پیدا می‌کند که بگوید: «برای خواندن یک کتاب باید فرض کرد موءلف آن در حال حاضر، مرده است» (همان؛ ۱۹۹۰: ۱۴۷).

۲- علاوه بر این، گفتار همواره درباره چیزی از امور خارج از خود سخن می‌گوید. این ویژگی، نشان دهنده آن است که گفتار، دالّ بر جهانی است که آن را وصف می‌کند و به مدد واژگان، واقع را نشان می‌دهد؛ اما با تولد متن، دومین فاصله‌مندی در متن پدید می‌آید و متن، مستقل از مخاطب یا مخاطبانی می‌گردد که در دیالوگ حضور داشتند. متن به طور بالقوه خطاب به همه خوانندگانش نوشته می‌شود و از قید یک یا چند مخاطب خاص در حین گفتار رها و مستقل می‌شود و معنای خود را به خوانندگان و مفسران نامتعینی عرضه می‌کند (ریکور، ۱۹۷۶: ۳۱).

۳- سومین ویژگی گفتار، وجود عنصر خطابه در آن و تبادل پیام‌های زبانی توسط آن است. این ویژگی، حاکی از آن است که «واقع» بودن گفتار، عبارت است از ایجاد یک گفت و شنود دو طرفه. ویژگی مخاطب در گفتار، هویت اساسی آن را شکل می‌دهد. در مکالمه شفاهی، شرایط و خصوصیات محیط پیرامونی و موقعیت مکانی و زمانی خاص موجود در هنگام گفت و گو تعیین کننده و تشخیص بخش محکی کلام می‌باشد؛ یعنی گفتار بر واقعیتی دلالت می‌کند که در محیط پیرامونی گوینده و شنونده مشترک بوده، گوینده با اشارت مستقیم می‌تواند از آنها حکایت نماید. لحن گفتار و ایماها و اشارات دست و صورت طرفین نیز در تعیین مفاد و محکی سخن، موءثر است؛ اما متن برای دلالت بر محکی خود از چنین امکانی برخوردار نیست و از شرایط و خصوصیات محیط پیرامونی که در هنگام گفت و گو نزد گوینده و شنونده، موجود است، مستقل و رها می‌باشد (ریکور، ۱۹۹۰: ۱۴۹-۱۴۸).

۶ نتیجه

دیدگاه‌های قائل به تعیین معنای متن به رغم اختلافاتی که میان آنها وجود دارد، در این امر با یکدیگر اتفاق نظر دارند: هدف از فهم متن، درک و شناخت و کشف مراد و مقصود مولف به صورت معتبر است. به بیان دیگر، آنچه انسان‌ها را به سخن گفتن و نگاشتن وا می‌دارد، انتقال پیام خود به دیگران با استفاده از نشانه‌های زبانی اعم از گفتاری و نوشتاری می‌باشد. از این رو هدف از خواندن متن را باید کشف معنایی دانست که هم متن بر آن دلالت کند و هم مقصود و مراد جدی مولف باشد. از

دیدگاه هرمنوتیک رمانتیک، مسیر رسیدن به این معنای متعین با بازسازی ذهنیت و زندگی مولف در مفسر میسر می شود و نزد اصولیان این امر با توجه به سیره مستقر بین انسان ها که ظاهر کلام یکدیگر را وافی به مقصود قلمداد کرده و در صورت عدم قرینه به احتمالات خلاف آن ترتیب اثر نمی دهند، امکان پذیر می شود. بر طبق اصولیین، انسان ها همگی بر این سیره متفطن هستند که در صورت نبود قرینه حالیه یا مقالیه و یا عقلیه بر خلاف، از ظاهر کلام به نیت صاحب کلام پی می برند. از این رو به دلیل ویژگی اجتماعی بودن زبان و اینکه به مثابه ابزار تفهیم و تفاهم مرادات است اگر کسی بخواهد پیامی را به دیگران منتقل کند، ناگزیر است که در صورت عدم استفاده از قرینه، معنای مراد خود را در قالب ظاهر الفاظ انتقال دهد و به همین سان هر شنونده و خواننده ای نیز باید در صورت عدم وجود قرینه، معنایی را به صاحب آن نسبت دهد که آن کلام در میان عامه و مخاطبان در آن معنا ظهور دارد؛ چرا که غیر از ظاهر لفظ، معانی بسیاری را می توان به کلام نسبت داد و برای آن تصور کرد.

به نظر می رسد، بازسازی افق معنایی در عصر شارع و متکلم موثر باشد. از آنجا که نیت مولف را اساس شناخت متن دانسته و یگانه کار اساسی در تاویل را بازسازی افق مولف و هم خوانی مخاطب با آن افق تلقی می کنند، این بازسازی و کشف نیت و مراد مولف اگر چه دشوار است اما ممکن می باشد.

اگر بتوان به چنین بازسازی اقدام کرد می توان امیدوار بود که ما به خواسته های واقعی شرع نزدیک شده و اهداف و نیات او در واقع نفس الامر، دست یافتنی خواهد شد که البته باید اذعان نمود کاری دشوار است.

از دیدگاه اصولیان، رابطه بین لفظ و معنا و ملاک معناداری لفظ، در فرایند «وضع» تعیین می شود. به بیان دیگر، معنای الفاظ، تابع وضع واضح و عرف عقلا است. از این رو اگر مولف یا متکلم بخواهد از قید این تبعیت خارج شود و از لفظ، معنایی غیر از موضوع له آن را اراده کند، ناگزیر است از «قید» (حالیه یا مقالیه و یا عقلیه) بهره گیرد. در غیر این صورت، مخاطب همواره بنا بر اصل عرفی و عقلایی «اصالت تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی مولف یا گوینده»، معنای مراد مولف یا متکلم را تلقی نخواهد کرد. این در حالی است که اصولیان مانند محقق اصفهانی، چون خود الفاظ متن را کاشف از تحقق اراده مولف می دانند، از این رو دلالت و «ظهور تصدیقی» متن را که عبارت از کشف اراده جدی و تفهیمی مولف از آن است، بسان ریکور، مستقل از مولف نمی دانند؛ بنابراین اگر مولف بر حسب قانون وضع، الفاظی را استعمال کند، خود متن، کاشف از تحقق اراده معنای الفاظ آن از سوی مولف خواهد بود.

بدین رو اگر چه متن به صورت بالقوه اقتضای معانی متکثری دارد، اما اگر خواننده به این نتیجه رسید که معنای متن، مراد جدی مولف است، در این صورت، متن، دارای ظهور تصدیقی خواهد بود. این، منوط به نبود قرینه متصل در متن است که موءلف، خلاف موضوع له الفاظ را قصد نکرده و ظاهر متن، همان معنای متعین آن است.

اما اگر دلالت های متن را کاشف و ابراز کننده مراد مولف ندانیم، متن به شیء جامدی تبدیل می شود که کار رهبرد به معنایی مورد نظر مولف، از آن ساخته نیست و تعین بخش معنای آن، تنها تصمیم گیری های مفسران خواهد بود. این در حالی است که معنای متن به صاحب متن و البته به عناصر درونی دلالت کننده و امکان های معنایی و نیز فعلیت های آنها وابسته است. تفسیرگر و فهمنده متن در صورتی می تواند متن را به صورت واقعی بنگرد که ناظر به متن باشد و از طریق آن به مراد موءلف راه یابد؛ زیرا در صورت مداخله تمام عیار مفسر در متن، متن از جایگاه واقعی خود کنار نهاده می شود. از این رو هدف اصلی از فهم متن، باید کشف مراد و مقصود مولف باشد.

روشن است در علم اصول، امکان خطای در کشف مراد مولف و احتمال عدم تطابق بین تفسیر معتبر و مراد جدی مولف را از طریق متن وجود دارد. به عبارتی رسیدن به این معنای متعین را با توجه به سیره عملی مستقر بین انسان ها مبنی بر حجیت این معنای ظنی، یعنی ظهور متن، امکان پذیر و موجه می دانند؛ یعنی عرف، ظاهر متن را وافی به مقصود مولف قلمداد کرده و به احتمالات خلاف آن، ترتیب اثر نمی دهد؛ اما باید گفت که ظهور نسبت به غیر مقصودین به افهام حجیت نیست، یعنی اصل حجیت ظواهر را نسبت به غیر مقصودین منع کرده است.

به طور کلی باید گفت که اگر خواسته باشیم با همان نگاهی که هرمنوتیک در فهم متون دارد به مباحث اصول هم نگاه کنیم مباحث اصولی در حوزه فهم خود که مقدمه ای برای تشخیص و فهم درست کلام از شارع برای دریافت افعال متکلفین به نظر می رسد تا حدودی یک بحث هرمنوتیکی است که در برخی از موارد از دانش سمانتیکی نیز استفاده کرده است. در هرمنوتیک گذشته فهمی را که نیت مولف فهم شود مد نظر بوده و در هرمنوتیک مدرن فهم زمان صدور را چون امری دست نیافتنی دانسته اند و فهم عصری را مد نظر قرار داده اند. آنچه در نظر آنان مهم است فهم آن چیزی است که عرف از متن می فهمد، حال عده ای قائل به لحاظ نمودن قواعدی در چگونگی این فهم بوده اند و برخی هم در هرمنوتیک پسامدرن به هیچ قاعده و ضابطه ای پای بند نیستند.

در مباحث اصولی هم خصوصا در باب الفاظ مباحثی چون عام و خاص، مطلق و تقید، بحث حجت هم مباحثی چون باب تعارض ادله همگی به دنبال این معنا هستند که مقصود شارع و متکلم از لفظ چیست. ظهور لفظ کدام معنا را افاده می کند تا مخاطب آنچه را که می فهمد به عنوان وظیفه عملی از آن استظهار نماید. از این رو در تعاریف اصول لفظیه که در علم اصول نقش قابل توجهی را ایفا می کند، گفته شده است اصول لفظیه عبارت از یک سلسه قواعد و ضوابطی که در جهت اثبات مراد متکلم از لفظ کاربرد دارد و محور بودن اصل ظهور، در میان اصول لفظیه هم دقیقا افاده همین معنا را می کند که ما در علم اصول به دنبال کشف و فهم درست مراد متکلم هستیم.

در این نقطه اصولیان و برخی دانشمندان هرمنوتیکی که بر این باورند که ما هیچ گاه ادعا نمی کنیم به حقیقت دست نیافته ایم، دیدگاه مشترک می باشد که اصولیین فرقه امامیه بر این باورند که هیچ گاه مدعی دست یابی به واقع نفس الانر نیستند از این رو به آنها مخطئه گفته می شود. آنان می گویند که ما تلاش خود را می کنیم تا مقصود شارع را درست بفهمیم اگر فهم منطبق با شارع بود دو ثواب برده ایم و در غیر این صورت به خاطر تلاشمان ولو منجر به کشف حقیقت نشود ثوابی عاید ما می گردد «للمصیب اجران و للمخطی اجرواحد» برخلاف اهل سنت که قائل به تصویب هستند.

تاکید اصولیین بر بنای عقلا می تواند سنگ بنای بسیار محکمی برای تقویت اشتراکات و کنار آمدن اندیشه های افراطی که در برخی از پیروان پسامدرن هرمنوتیک است، از یک سو پیراستن مباحثی که در اصول مطرح می شود و با بنای عقلا فاصله بسیار دارد، دخالت دادن دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد موجب خواهد شد که فقه و اصول به نیازهای عصری خویش به درستی پاسخ گویند و باعث زدودن پیرایه هایی شوند که با معیارهای عقلی سازگار نیستند؛ حال آنکه وجه امتیاز فقه ما ملتزم بودن به قواعدی چون ملازمه عقل و شرع از یک سو و عقل را منبع اصلی استنباط احکام تلقی کردن است اما نباید صرفا آن را در میان منابع احکام برشماریم و به فهم عرفی در اصول لفظیه در اصول، اعتباری بالا و والا قائل شویم و جسارت کاربردی کردن عقل در مقام استنباطات فقهی در علم اصول را داشته باشیم. شجاعت کاربردی کردن اصول و قواعد مورد اشاره، مورد نیاز اساسی اجتهاد است که باید جنبه علمی و عملی بخشید.

منابع و مآخذ

۱. آخوند الخراسانی، محمدکاظم، (۱۴۱۲ ق)، کفایةالأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۲. آخوند الخراسانی، محمدکاظم، (۱۴۰۶ ق)، فوائداالأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۳. آملی، میرزا هاشم، (۱۴۰۵ ق)، تقریرات الاصول، تقریر ضیال‌الدین نجف‌پورتهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول.
۴. آملی، میرزا هاشم، بدائع الافکار، بی تا.
۵. احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز.
۶. اصفهانی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، قم، انتشارات سیدالشهداء.
۷. المصطفوی، حسن، (۱۳۶۷)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: بی‌حسب عن الاصل الواحد فی کل کلمه و تطوره و تطبیقه علی مختلف موارد الاستعمال فی کلماته تعالی، تهران: مرکز نشر آثار العلامة المصطفوی؛ چاپ سوم.
۸. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۶)، فرائد الاصول، تحقیق لجنه تحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول.
۹. حائری اصفهانی، محمد حسین بن محمد رحیم (۱۴۰۴)، الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیة، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه.
۱۰. حر عاملی، محمد بن الحسن، بی تا، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. حسنی، حمید رضا (۱۳۸۸)، تعیین معنای متن از نگاه هرمنوتیک و علم اصول، مجله پژوهش و حوزه، پاییز و زمستان، شماره ۲۷ و ۲۸.
۱۲. خمینی، روح الله، (۱۳۸۵ ق)، الرسائل، قم، مؤسسه اسماعیان.
۱۳. خمینی، روح الله، (۱۳۷۳)، مناهج الوصول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.
۱۴. سبحانی، علی، (۱۳۸۵)، ترجمه و شرح فارسی الموجز فی اصول الفقه، مترجم و شارح: علی عدالت، قم، نصاب.
۱۵. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۹۷۸ م)، دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، دارالکتب اللبنانی.
۱۶. صدر، سید حسن، (۱۴۲۷ ق)، الشیعه و فنون الإسلام، تحقیق السید مرتضی المیرسجادی، قم، مؤسسه السبطين (ع) العالمیه، الطبعة الأولى.
۱۷. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۳۹۵ ق)، المعالم الجدیده للاصول، تهران، مکتبه النجاح، چاپ دوم.
۱۸. طاهری، صدرالدین (۱۳۷۹)، بررسی انتقادی رابطه اصول فقه اسلامی و هرمنوتیک، مقالات و بررسی ها، شماره ۶۸.
۱۹. طبرسی، امین الدین ابوعلی (۱۴۱۲ ق)، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۰. عابدی سرآسیا، علیرضا (۱۳۸۹)، بررسی نظریه‌ی قصدی‌گرایی از منظر هرمنوتیک و اصول فقه، رساله دکتری تخصصی، تحقیقات و فناوری - دانشگاه فردوسی مشهد - دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری
۲۱. عابدی شاهرودی، علی (۱۳۸۵)، فلسفه علم اصول فقه، پژوهش و حوزه پاییز و زمستان، شماره ۲۷ و ۲۸.
۲۲. علمی، محمدکاظم (۱۳۸۵)، هرمنوتیک مدرن و دلایل امکان فهم، فصلنامه دانشکده الهیات و معارف مشهد، شماره ۱۴۸، ۷۱-۱۲۷.
۲۳. فیاض، محمد اسحاق، (۱۴۱۰ ق)، محاضرات فی اصول الفقه، تقریرات درس آیت الله سید ابولقاسم خوئی، قم، دارالهادی للمطبوعات، چاپ سوم.
۲۴. کوزنزهوی، دیوید (۱۳۷۱) حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، انتشارات گیل.
۲۵. لاریجانی، صادق، (۱۳۷۲)، معرفت دینی، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. مظفر، محمد رضا، (۱۴۲۲ ق) اصول الفقه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۷. مظفر، محمد رضا (۱۴۰۵)، اصول الفقه فی مباحث الحجته و الاصول العملیه، محقق: عباس علی زارعی سبزواری، قم، بوستان انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
۲۸. نایینی، محمدحسین، (۱۴۱۲ ق)، أجدود التقریرات، مقرر: ابوالقاسم خوبی، قم، کتابفروشی مصطفوی.
۲۹. نراقی، احمد، (۱۴۰۸ ق)، عوائد الایام، قم، انتشارات بصیری، چاپ دوم.
۳۰. نراقی، مهدی، (۱۳۱۷ ق)، تجرید الاصول، چاپ سنگی.
۳۱. واعظی، احمد، (۱۳۸۰)، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

۳۲. هادوی تهرانی، مهدی، (۱۳۷۷)، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد.
33. Gadamer, Hans Georg, (2004) Truth and Method, Translation by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, London: Continuum Publishing Group, Third edition.
34. Gadamer, H.G. (1981), Truth and Method, Routledge, London.
35. Heidegger, Martin: (1962), Being and Time, Basil Blackwell.
36. Hirsch, E, D, (1967), Validity in Interpretation, New Haven and London, Yale university.
37. Palmer, Richard E. (1988) Hermeneutics: Interpretation Theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger and Gadamer, U.S.A northwestern University Press.
38. Palmer, Richard, E, (1969) Hermeneutics, north western university press.
39. Ricoeur, Paul, (1974) The conflict of Interpretations, North Western university press.
40. Ricoeur, Paul, (2000) The Conflict of Interpretations: Essays in Hermeneutics. The Athlone Press Reprinted
41. Ricoeur, Paul (1976) Interpretation Theory: Discourse and the Surplus of Meaning. FortWorth: Texas Christian. University Press.
42. Schliermacher, Friedrich (1998) Hermeneutics and Criticism and other Writings, U.K, Cambridge University Press.

A comparative study "interpretation of the text" from hermeneutics perspective of principles of jurisprudence

Mahmoud Sharbatian ¹, Hossein Davarzani ²

1. *Phd student of jurisprudence and law at Tehran University*
2. *Faculty Member of Islamic sciences and Theology of Tehran University*

Abstract

Understanding and interpretation of texts and reach the intention of the author requires the use of methods that have been built based on strong foundations so that better understanding of those fundamentals can help us to understand better. Since the hermeneutics was arosed with the aim of refining principles and methods of understanding text was new processed in the way of religious understanding and religious issues. Comparative studies are one of the best ways to do such constructive interaction. Investigate and measure the views of hermeneutists and scholars of principles in the context of determining the meaning of the text was based on evaluating this article. In addition, the views of principles and foundations of thought expressed in this context were mentioned while the overview. The ability to prove the measuring and evaluating more and more to provide the issues of interpretation in the field of principles of jurisprudence. Topics such as understanding the nature of the text, according to its exploration term compared to the intention of the author and its facility, the possibility of misunderstanding and validating of understanding is the most important issues that have been raised in this regard. In this study, it was shown that thinkers of both areas are believed in the possibility of understanding and interpretability of the text and their goal is to achieve the intention of the author. In addition to this reconstruction of semantic horizon in the age of legislator, and speaker will be led to discover the intention of the author and each interpreter is able to offer its interpretation of the Word of God by defaults and his previous knowledge; On the other hand, the theory of reading the text, there is possibility of uncovering and the great understand especially religious texts for people with different levels of knowledge and also different meanings of them at the same time. With review of the theory of the historicity of human beings despite the time interval can be useful in detecting the intention of the author.

Keywords: hermeneutics, principles of jurisprudence, interpretation, understanding.
